
فرهنگ و زبان گفتگو

به روایت تمثیل‌های مثنوی مولوی بلخی

نگرشی مردم‌شناختی

۱۸۶۱

تألیف

محمود روح‌الامینی

۹	مقدمه شناخت نامه مولوی بلخی
۱۳	گفتگوی ۱
۲۵	چهار تیر که زبان هم را نمی‌فهمیدند (عملی از میروان بهتر است)
۲۷	چهار تن که در تاریکی قیل را شناختند (در کتب هر یک اگر شمع بی)
۲۹	سفر با کودک (چونکه با کودک سر و کار دارد)
۴۰	زنگر و مرد سالخورده (زبانهای کار با هم)
۴۲	بافتن و پیمار (گفت چو بی؟ گفت چو کار با هم)
۴۷	پشتان‌ن‌ان و مثنوی
۴۷	گفتگوی ۲
۴۷	۱۳۰۰ مثنوی بلخی برت الفلور، بلخی، ۱۸۶۰، پیدار با او
۴۷	۱۳۰۰ مثنوی بلخی برت الفلور، بلخی، ۱۸۶۰، پیدار با او
۴۲	سبک و محاسب (گفتن از کین گفتن از کین)
۴۵	سلطان و دزدان (گفتن از کین گفتن از کین)
۴۹	پهلوان قزوی و دلاک (گفتن از کین گفتن از کین)
۵۳	گفتگوی ۳
۵۳	محمودان و نجرند (گفتن از کین گفتن از کین)
۵۳	سحری و کشتی بان (سحری از کین گفتن از کین)



۵۵ آمو در طریقه خواندن اگر با (مکرر در ضمن هر کلمه) و در کتب و رساله‌ها

۵۵ موش و شتر (موش و شتر کماله) و شتر (موش و شتر کماله) و شتر (موش و شتر کماله)

۵ گفتگوی ۹

۶ سخن دیوانه

۶۵ دیوانه‌ها و سواران (در کتب و رساله‌ها) و دیوانه‌ها و سواران (در کتب و رساله‌ها)

۶۹ (در کتب و رساله‌ها) و دیوانه‌ها و سواران (در کتب و رساله‌ها)

۶ گفتگوی ۱۰

۷۹ اسنان و پرند

فهرست

۷۹ پرند و صیاد (که از زبان)

۸۹ طوطی و پلنگ (که از زبان)

۵۷ طوطی و پلنگ (که از زبان)

چکیده: شناخت نامه مولوی بلخی

۹

گفتگوی ۱

۲۳

۲۵ چهار نفر که زبان هم را نمی فهمیدند (همدلی از همزبانی بهتر است)

۲۷ چهار تن که در تاریکی فیل را شناختند (در کف هر یک اگر شمعی بدی)

۲۹ سخن با کودک (چون که با کودک سرو کارت فتاد)

۳۰ زرگر و مرد سالخورده (ز ابتدای کار آخر را ببین)

۳۲ ناشنوا و بیمار (گفت چونی؟ گفت مُردم! گفت شُکرا)

گفتگوی ۲

۳۷ موسی و شبان (موسیا، آداب دانان دیگرند!)

۴۲ مست و محتسب (گفت: رو، تو از کجا من از کجا!)

۴۵ سلطان و دزدان (گفت شه من هم یکی ام از شما)

۴۹ پهلوان قزوینی و دلاک (شیر بی بال و سر اشکم که دید؟)

گفتگوی ۳

نحودان و نحو ندان

نحوی و کشتی بان (محو می باید، نه نحو این جا بدان!)

۵۵ معلم نحو و شاگرد (از حکایت گیر معنی ای زبون)
 ۵۵ نحوی و کسی که «کاف» را مجزوم گفت (از مقالات شمس)

گفتگوی ۴

۵۹ کسانی که با یک «تکیه کلام کلی» پاسخ می دهند
 ۵۹ ۱. تکیه کلام «اگر» (تا نگردی تو گرفتار «اگر»)
 ۵۹ ۲. تکیه کلام «از پیری است» (این غضب و این خشم هم «از پیری است»)
 ۶۰ ۳. تکیه کلام «لا حول» (گفت «لا حول» ای پدر «لا حول» کن)
 ۶۲

گفتگوی ۵

۶۷ دارندگان دین‌های متفاوت
 ۶۷ ۱. مسلمان و مسیحی و یهودی (جمله‌گان را هست رو سوی احد)
 ۶۹ ۲. مسلمان و گبر (این حکایت یاد گیر ای تیزهوش)
 ۷۵ ۳. مسلمان و مغ (اختیار اندر درونت ساکن است)
 ۷۷

گفتگوی ۶

۸۱ معتقدان به «جبر» و «اختیار»
 ۸۱ دزد و صاحب باغ (اختیار است، اختیار است، اختیار)
 ۸۲ دزد و پاسبان (این مثل بشنو، مشو منکر بدان)
 ۸۳ شیر و طایفه نخجیر (با توکل زانوی اشتر ببند)
 ۸۵

گفتگوی ۷

۹۵ قدرتمند و ضعیف
 ۹۵ شیر و گرگ و روباه، در شکارگاه (چون که من باشم، تو گویی «ما» و «تو»)
 ۹۶ سلطان و دلّک (کی توان حق گفت، جز زیر لحاف)
 ۹۹

گفتگوی ۸

۱۰۱ سخن حیوانات با یکدیگر (این کلیله و دمنه جمله افترا است)
 ۱۰۱ شیر و روباه و خر (ناجانمردا، چه کردم من تو را)
 ۱۰۳ شیر و طایفه نخجیر (هر که ظالم تر جهش پرهول تر)
 ۱۰۸

۱۱۴ آهو در طویله خوران (گر لباسم کهنه گردد، من نوام)
 ۱۱۶ موش و شتر (موش غره شد که گشتم پهلوان)

گفتگوی ۹

۱۱۹ سخن دیوانه
 ۱۱۹ دیوانه «نی سوار» (او در این دیوانگی پنهان شده است)
 ۱۲۰ ذوالنون و دوستان (دوستان بین! کو نشان دوستان؟)
 ۱۲۳

گفتگوی ۱۰

۱۲۷ انسان و پرنده
 ۱۲۷ پرنده و صیاد (که از این سه پند گردی نیک بخت)
 ۱۲۷ طوطی و بازرگان (گفت طوطی او به فعلم پند داد)
 ۱۲۹ طوطی و بقال (از قیاسش خنده آمد خلق را)
 ۱۳۳ کسی که زبان سگ و مرغ خانگی را می فهمید (با شما نامحرمان ما خامشیم)
 ۱۳۶

گفتگوی ۱۱

۱۴۱ تأثیر گریه در مخاطب
 ۱۴۱ پرسش از مفتی شهر درباره گریه (گر کسی گریه به نوحه، در نماز؟)
 ۱۴۲ گریه عرب و سگ گرسنه (گریه اخوان یوسف، حیلست است)
 ۱۴۳ کسی که در مرگ فرزندش گریه نمی کرد (با عزیزانم وصال است و عناق)
 ۱۴۴ مریدی که از گریه شیخ به گریه افتاد (تو قیاس گریه بر گریه مساز)
 ۱۴۶

گفتگوی ۱۲

۱۴۹ زن و شوهر
 ۱۴۹ بحث بر سر گوشت خریداری شده (گفت زن: «این گریه خورد آن گوشت را»)
 ۱۵۰ مرد عرب و همسرش:
 ۱۵۱ مرحله اول: شکوه و گله از فقر (خویش و بیگانه، شده از ما رمان)
 ۱۵۲ مرحله دوم: تندى و تهدید (تو مخوانم جفت و کمتر زن بغل)
 ۱۵۴

مرحله سوم: گریه و لایه (جسم و جان و هر چه هستم، آن تو است) ۱۵۶
و سرانجام توافق و تفاهم و نتیجه تمثیل (این مثال نفس خود ۵۵
می‌دان و عقل) ۱۵۹

گفتگوی ۱۳

عاشق و معشوق (شاد باش ای عشق خوش سودای ما) ۱۶۳
پریش معشوق که مرا بیشتر دوست داری یا خود را (در وجود ۶۰
جز تو ای خوش‌کام نیست) ۱۶۵
معشوق از عاشق می‌خواهد که بمیرد (هم در آن دم شد دراز و جان بداد) ۱۶۸
مجنون درجه عشق به لیلی را نشان می‌دهد (من کی‌ام لیلی و لیلی
کیست من) ۱۶۹
وقتی که عاشق «من و ما» می‌گوید (گفت «من» گفتش برو هنگام نیست) ۱۶۹
عکس‌العمل معشوق وقتی که عاشق در وعده‌گاه به خواب می‌رود
(گردگانی چندی اندر جیب کرد) ۱۷۳

تمثیل‌های بی‌گفتگو ۱۴

۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

چکیده شناخت نامه مولوی بلخی

جلال‌الدین محمد، شاعر، عارف و حکیم معروف قرن هفتم، ملقب به مولوی (لقبی که بعدها به وی داده شد)، در سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ متولد گردید. پدر او بهاء‌الدین ولد ملقب به سلطان‌العلماء مورد احترام محمد خوارزمشاه بود، ولی چون از خوارزمشاه رنجیده‌خاطر گردید با فرزندش جلال‌الدین که کودکی خردسال بود، از بلخ بیرون آمد و چندی در وحش و سمرقند به سر برد. گویند در این سفر بود که چون به نیشابور رسیدند، فریدالدین عطار به دیدن بهاء‌الدین ولد آمد و مثنوی اسرارنامه را به او هدیه کرد و چون جلال‌الدین را - که کودکی خردسال بود - دید، گفت: «زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند».

سال‌ها بعد بهاء‌الدین ولد و جلال‌الدین به خواهش سلطان سلجوقی روم به قونیه رفتند. در قونیه جلال‌الدین محمد پس از مرگ پدر (۶۲۸ ه.ق) و مرگ برهان‌الدین محقق ترمذی (۶۳۸) به ارشاد و تدریس و تربیت طالبان علوم شریعت پرداخت، و به زهد و ریاضت و احاطه به علوم ظاهر و پیشوایی دین سخت مشهور شد.